

فرسوده ام هم خندان  
 خوردند حرکتستان  
 جوان گرم را نوزگاه خورد  
 زایش بدیدم زیل سنج  
 فرورخت از زور مرد جوان  
 طراقی برآمد حلقوم او  
 بشد باحوالان جو باد ارد  
 برستند کان و اند بودند  
 برالکحت ران بوم در سر  
 دوازده میان سدر کس  
 بیامد سبک بهلوان سیاه

فراند ز ایزد گرم اب روی  
 برستند کان می برستان شد

براند هر کام من بر سخن  
 جوارحام می بستند شان سدر

بکشند کور بر سلسل سوس  
 بیامد جاندار با میزبان

بر آورد خنده هر کوفت  
 بیاورد در زور و سوز لوند

برستند بهشتی نایب  
 بر افروختن اشک و زور سبید  
 زادر ز خوششان بد هر کوس  
 بنام که گی ارشش خوردی کج  
 بکنده اندرون گرم شد ان  
 که لدران شدان کند و بوم او  
 بودند کویا و ستمش  
 یکی رنده از دست ایشان  
 دلبری مالاک لشکر نمود  
 که هر روز گشت شاه ارد  
 ساورد لشکر نمود ملک شاه

